

یادداشت

نقد از سر مصلحت

عقلانیت اصلاح‌طلبی و آینده حقوق عمومی ایران

نیر وانا مهر این

اندیشمندان ایرانی و عرب معتقدند کشورها نه با پنهان‌کردن کاستی‌ها، بلکه با پذیرش نقد و اصلاح مستمر به ثبات می‌رسند. نقد حقوق بشری و قضانی در ایران نیز می‌تواند بخشی از همین فرایند بازسازی نهادی باشد. در فضای کنونی ایران، بحث رابطه میان نقد حقوق بشری، حیثیت ملی و مسیر اصلاحات، بار دیگر به یکی از محورهای گفت‌وگو در حوزه عمومی، نخیکن دانشگاهی و تحلیلگران علوم سیاسی تبدیل شده است. در نگاه بسیاری از اندیشمندان ایرانی و عرب، نقد سازنده نه یک عمل سیاسی تقابلی، بلکه یک فرایند مدرن برای بازسازی ظرفیت‌های دولت و کاهش هزینه‌های حکمرانی است. تجربه تاریخی ایران، از دوران مشروطه تا عصر حاضر، نشان می‌دهد هر زمان مسیر اصلاح‌طلبی با نقد علمی، حقوقی و اخلاقی همراه بوده، جامعه توانسته است قدمی در راستای نوسازی نهادها و افزایش اعتماد عمومی بردارد. اصلاح‌طلبی، برخلاف تصور برخی، رویکردی برای تقابل با ساختارهای موجود نیست، بلکه مسیری برای تقویت آنها در برابر فرسایش تدریجی است؛ مسیری که در چارچوب قانون اساسی، در سنت فکری ایرانی و نیز در ادبیات سیاسی جهان عرب جایگاه ویژه‌ای دارد. اگر به تاریخ تحولات سیاسی ایران نگاه کنیم، نقطه آغاز بسیاری از اصلاحات حقوقی، نه فشارهای بیرونی، بلکه نقدهای علمی و اخلاقی درونی بوده است. انقلاب مشروطه، خود حاصل نقد ساختارهای قدرت و مطالبه رعایت حقوق مردم بود. نسل دانش‌ورانی مانند ملک‌زاده، فروغی، تقی‌زاده و هخدا، نقد را نه تهدیدی علیه ساختار سیاسی، بلکه راهی برای انطباق دولت با مقتضیات جامعه جدید می‌دانستند. این نگاه بعدها در دوران معاصر در آثار ناصر کاتوزیان، داود فریحی، عماد افروغ، محمد هاشمی، سیدجواد طباطبایی، حسین بشیریه و تقی‌آزادارمکی ادامه یافت؛ جریانی فکری که ضمن پایدنی به اصول ملی، باور داشت توسعه سیاسی در گرو اصلاح سازوکارهای پاسخ‌گویی، شفافیت و عدالت است. اصلاح‌طلبی ایرانی، برخلاف روایت‌های تقلیل‌گرایانه، مرکز پروژه‌ای برای بهره‌زدن ساختارهای عمومی نبوده، بلکه تلاش برای حفاظت از آنها در برابر فرسایش کارآمدی، گسترش شفاف‌های اجتماعی و کاهش سرمایه اعتماد عمومی بوده است. در جهان عرب نیز اندیشمندان برجسته‌ای مانند محمد عابد الجابری، نصر حامد ابوزید، یاسین الحافظ، هشام شرابی و حتی طه عبدالرحمن، در نقدهای سیاسی و اخلاقی خود تأکید کرده‌اند دولت‌ها زمانی به ثبات می‌رسند که ظرفیت پذیرش نقد درونی را داشته باشند. در آثار آنان، اصلاح‌طلبی مسیری برای «بهرورسانی عقلانیت سیاسی» است؛ عقلانیته که نه در تقابل با سنت، بلکه در بازآفرینی آن در عصر جدید معنا پیدا می‌کند. آنان به‌صراحت گفته‌اند کشوری که نقد را تهدید بداند، زخاوست مسیر سخت‌تری را پیش‌رو خواهد داشت؛ زیرا هزینه‌های سکوت معمولاً بسیار بالاتر از هزینه‌های گفت‌وگوی ملی است. این هم‌گرایی فکری میان اندیشمندان ایرانی و عرب، نشان می‌دهد در منطقه‌ای چون خاورمیانه، که همواره با چالش‌های پیچیده حکمرانی مواجه بوده، اصلاح‌طلبی نه یک انتخاب سیاسی، بلکه ضرورتی تاریخی است.

از دیدگاه علوم سیاسی، مفهوم «اصلاح‌پذیری نهادی» یکی از پایه‌های اصلی قدرت دولتها در عصر مدرن است. در نظریه دولت‌وبری، مشروعیت بیش از هر چیز وابسته به ظرفیت دستگاه اداری در اجرای بی‌طرفانه قانون است و این ظرفیت بدون نقد درونی و بازنگری مستمر ساخته نمی‌شود. نظریه‌پردازان جدیدتر، مانند گیلرمو اودائل، نورت و اکمغلو، بر این نکته تأکید کرده‌اند که نظام‌های سیاسی زمانی پایدار می‌مانند که بتوانند اشتباهات خود را تصحیح کنند. نه اینکه آنها را پنهان کنند. اصلاح‌طلبان ایرانی نیز در همین چارچوب بر این اصل پای می‌نهند که نقد در حوزه حقوق بشری یا عدالت قضائی، نه اقدامی علیه کشور، بلکه ضرورتی برای جلوگیری از گسترش شکاف‌ها و افزایش هزینه‌های حکمرانی است. تجربه دهه‌های اخیر ایران به‌روشنی نشان داده هرگاه فضای نقد کارشناسی گسترش یافته، توان کشور برای مدیریت بحران‌ها بیشتر شده است. در سنت اصلاح‌طلبی ایرانی، تکیه بر قانون و گفت‌وگو جایگاه ویژه‌ای دارد. بسیاری از نظریه‌پردازان اصلاح‌طلب، از جمله خاتمی، سروش، تاجیک، جلالی‌پور، جباریان و فریحی، بر این باورند که اصلاحات زمانی اثرگذار است که با عقلانیت حقوقی همراه شود. این دیدگاه به‌ویژه در حوزه حقوق بشر اهمیت دارد؛ زیرا بازنگری در فرایندهای اداری، قضائی و نظارتی، نوعی بازآفرینی ظرفیت حکمرانی محسوب می‌شود. در این نگاه، نقد حقوق بشری تلاشی برای تضعیف دولت نیست، بلکه کوششی برای افزایش کارآمدی و کاهش هزینه‌های سیاسی و اجتماعی است. اصلاح‌طلبی ایرانی، برخلاف تصورات ساده‌انگرانه، پروژه‌ای مرحله‌ای، تدریجی و قانونی است که خواستار تقویت سیستم‌های نظارت، عدالت و کارآمدی در چارچوب ساختارهای موجود است.

از منظر جامعه‌شناختی نیز پنهان‌سازی مشکلات نه‌تنها حیثیت ملی را افزایش نمی‌دهد، بلکه در بلندمدت منجر به فرسایش اعتماد عمومی می‌شود. نسل جدید جامعه ایران با دسترسی گسترده به اطلاعات و شبکه‌های ارتباطی، بیش از گذشته نسبت به مسائل اجتماعی حساس است و توقع دارد نهادها حاکمیتی با صداقت و شفافیت در برابر مشکلات بایستند. بسیاری از جامعه‌شناسان، از جمله عباس عبدی، باقر ساروخانی و مرزینی مریدها، تأکید کرده‌اند جامعه امروز ایران جامعه‌ای پرسرنگر است و هرگونه فاصله میان گفتار رسمی و واقعیت اجتماعی می‌تواند هزینه‌های اعتماد را افزایش دهد. در این شرایط، نقد سازنده می‌تواند نقش پلی میان مردم و حاکمیت را ایفا کند و مانع از شکل‌گیری سوءتفاهم‌های گسترده شود. در جهان عرب نیز روندهای مشابهی دیده می‌شود. اندیشمندانی مانند الجابری و الوردی به‌خوبی نشان داده‌اند جوامع امروز منطقه دیگر جوامع پیشین نیستند؛ سطح آگاهی افزایش یافته و کارآمدی ساختارها بیش از گذشته در معرض قضاوت عمومی قرار دارد. آنان معتقدند دولت‌هایی که ظرفیت گفت‌وگو با جامعه را دارند، ثبات پایدارتر و مشروعیت گسترده‌تری پیدا می‌کنند. بازتاب این دیدگاه‌ها نشان می‌دهد مسئله اصلاح‌پذیری، نه خواسته گروهی خاص یا جریان سیاسی محدود، بلکه ضرورتی فراگیر در کل منطقه است. در سطح بین‌المللی نیز تجربه کشورهای چون ترکیه، کره جنوبی، مالزی، اندونزی و حتی برخی امیرنشین‌های عربی نشان‌دهنده نقد درونی و اصلاحات نقش‌حقوقی می‌تواند تعین‌کننده‌ای در تقویت وجهه بین‌المللی و کاهش فشارهای بیرونی داشته باشد. این کشورها در یافتن پذیرش نقد، بهترین راه برای نشان‌دادن مسئولیت‌پذیری و افزایش اعتماد جهانی است. بسیاری از تحلیلگران ایرانی نیز معتقدند ایران می‌تواند با تکیه بر همین سنت اصلاح‌پذیری، بخشی از چالش‌های حقوقی و سیاسی خود را مدیریت و مسیر توسعه ملی را هموارتر کند. در نهایت، باید گفت نقد حقوق بشری و تلاش برای اصلاحات حقوقی و سیاسی، نه یک اقدام سیاسی علیه کشور، بلکه نوعی «حکمت سیاسی» است که ریشه در تاریخ ایران و فرهنگ منطقه دارد. همان‌گونه که اندیشمندان ایرانی و عرب بارها تأکید کرده‌اند، کشوری که بتواند از نقد درونی برای بازسازی نهادها استفاده کند، نه نگران تضعیف حیثیت خود خواهد بود و نه در برابر فشارهای بیرونی آسیب‌پذیر خواهد ماند. اصلاح‌طلبی در این چارچوب، نوعی سرمایه‌گذاری بلندمدت بر ثبات، کارآمدی و آینده کشور است. نقد اگر با نیت خیرخواهانه و نه بر پایه عقلانیت حقوقی و سیاسی مطرح شود، نه تخریب است و نه تهدید، بلکه بخشی از همان مسیر نوسازی و بازآفرینی است که ایران برای تداوم حیات سیاسی خود بدان نیاز دارد. در جهان امروز، کشورهایی که ظرفیت اصلاح و گفت‌وگو دارند، بیش از دیگران قادر به حفظ اقتدار، افزایش انسجام داخلی و تقویت حیثیت ملی هستند و ایران نیز از این قاعده مستثنا نیست.

باید یکی از غیرمعمول‌ترین و بحث‌برانگیزترین اسناد راهبردی تاریخ سیاسی ایالات متحده دانست. این سند، برخلاف سنت دیرینه اسناد امنیت ملی که معمولاً منعکس‌کننده اجماع نسبی نخبگان دوحزبی و دستگاه‌های امنیتی، دیپلماتیک و اقتصادی آمریکا بود، آشکارا متأثر از شخص رئیس‌جمهور وقت، دونالد ترامپ و جهان‌بینی خاص اوست. ساختار، زبان و جهت‌گیری سند نیز نشان می‌دهد نه‌تنها به نام «دولت»، بلکه «به نمایندگی از شخصیت ترامپ» تدوین شده است. همین امر موجب شده بسیاری از ناظران آن را نه یک سند راهبردی ملی، بلکه یک متن سیاسی-ایدئولوژیک و پروسه‌محور در خدمت ترامپ‌گرایی بدانند. این ویژگی، در کنار فاصله‌گیری از سنت بی‌طرفانه و فرامرتبه‌ای اسناد امنیت ملی پیشین، به‌طور جدی می‌تواند جایگاه و اعتبار تاریخی این سند را در افکار عمومی آمریکا، جامعه جهانی و نظام بوروکراتیک و امنیتی ایالات متحده تضعیف کند؛ زیرا به‌جای ارائه یک «نقشه راه ملی»، تصویری از «تمرکز قدرت در شخصیت رئیس‌جمهور» به نمایش می‌گذارد.

ویژگی اول در این سند، ترامپ‌گرایی است؛ رویکردی که خود سند نیز بارها بر آن تأکید دارد و به صراحت سیاست «اول آمریکا» را محور هدایت استراتژی امنیت ملی می‌داند. اما تفاوت اصلی این سند با دوره نخست ترامپ در آن است که در این نسخه، ترامپ‌گرایی نه‌فقط یک سیاست، بلکه یک ایدئولوژی و یک چارچوب ارزشی ساختارمند تلقی شده است. این سند بدون تردید یکی از شخصی‌ترین اسناد راهبردی در تاریخ آمریکا محسوب می‌شود؛ زیرا به‌جای بهره‌گیری از مفاهیم کلان امنیت ملی، به شکلی کم‌مباقة در قامت «مانیفست سیاسی یک رئیس‌جمهور» ظاهر شده است. این شخص‌محوری ترامپی، با تبدیل اصول سیاست خارجی به ترجیحات فردی، سبب شده سند از نقش راهبردی خود فاصله گرفته و بیشتر به ابزاری برای تثبیت گفت‌مان ترامپ در ساختار حاکمیتی آمریکا تبدیل شود. به همین دلیل، برخی تحلیلگران معتقدند سند به‌جای آنکه دستور کار امنیت ملی دهه آینده آمریکا را ترسیم کند، بیشتر تلاش می‌کند نظم اداری و سیاسی آمریکا را در راستای جهان‌بینی ترامپ بازتعریف کند. پیامد این روند آن است که اگرچه سند می‌کوشد خود را به‌عنوان برنامه‌ای ملی جا بزند، اما در واقعیت به صورت مستقیم مشروعیت و انسجام راهبردی آمریکا را با خطر مواجه می‌کند؛ زیرا سیاست خارجی را از سطح نهادی و فرا جناحی به حوزه رفتار فردی رئیس‌جمهور فرو می‌کاهد.

ویژگی دوم سند، ملی‌گرایی آمریکایی است؛ ملی‌گرایی‌ای که کلاماً در امتداد همان قرائت ترامپی از هویت و سیستم سیاسی آمریکا قرار دارد. در این سند، هویت ملی آمریکا به‌عنوان یک هویت در معرض تهدید معرفی شده و منشأ این تهدیدها نیز به عواملی همچون مهاجرت انبوه، نفوذ فرهنگی خارجی، جهانی‌شدن اقتصادی و نهادهای فراملی نسبت داده شده است. از همین رو، سند بر لزوم پایان مهاجرت گسترده، کنترل کامل مرزها، بازتعریف حاکمیت، مقابله با نفوذ قدرت‌های خارجی در سیاست داخلی و

سند ۲۰۲۶ استراتژی امنیت ملی آمریکا:

غلبه ترامپ‌گرایی بر نقشه راهبردی آمریکا



علبرضاسلطان‌ی

حفاظت از «وجدان، سبک زندگی و هویت آمریکایی» تأکید می‌کند. این نوع ملی‌گرایی آشکارا از چارچوب‌های سنتی سیاست‌گذاری آمریکا فاصله دارد؛ زیرا به‌جای تقویت نقش آمریکا به‌عنوان پیشرو نظام لیبرال جهانی، بر «بازگشت به هویت آمریکایی» و نوعی درون‌گرایی راهبردی تأکید می‌ورزد. پیامد این ملی‌گرایی آن است که سیاست خارجی آمریکا از جهان‌گرایی و چندجانبه‌گرایی به سمت یک ملی‌گرایی دفاعی، نهادگریز و در برخی موارد تهاجمی سوق می‌یابد. چنین رویکردی در عین حال، خطر ایجاد شکاف در جامعه آمریکا و تعارض با ارزش‌های بنیادین لیبرال-دموکراتیک را نیز در پی دارد.

ویژگی سوم سند، حمایت‌گرایی اقتصادی است. این سند اقتصاد را مهم‌ترین ستون امنیت ملی معرفی کرده و به‌طور صریح اعلام می‌کند امنیت اقتصادی و امنیت ملی جدایی‌ناپذیرند. این بخش یکی از سیاسی‌ترین و ضدجهانی‌ترین بخش‌های سند است. حمایت‌گرایی اقتصادی در سند به معنای تقویت تولید داخلی، مقابله با واردات، اعمال تعرفه‌های سنگین، احیای صنایع دفاعی و کاهش وابستگی به زنجیره‌های جهانی تأمین تعریف می‌شود. این سیاست آشکارا برخلاف منطق نظام سرمایه‌داری جهانی است؛ نظامی که آمریکا طی دهه‌ها برای ایجاد، تثبیت و رهبری آن هزینه داده و از آن بیشترین بهره را برده است. سند با نقد مستقیم جهانی‌شدن، تجارت آزاد و همکاری‌های خفصه‌های فراملی، عملاً با دست خود پایه‌هایی را مورد حمله قرار می‌دهد که رهبری آمریکا بر اقتصاد جهانی بر آن استوار است. چنین رویکردی اگرچه در کوتاه‌مدت ممکن است برخی صنایع داخلی را تقویت کند، اما در ساختار کلان نظام سرمایه‌داری جهانی به معنای محدودسازی مبادلات، تضعیف زنجیره‌های بازار آزاد و افزایش رقابت‌های خفصه‌ها خواهد بود؛ روندی که در نهایت می‌تواند نقش هژمونیک آمریکا در اقتصاد جهانی را بیش از پیش تضعیف کند.

ویژگی چهارم سند، هژمون‌گرایی است؛ اما هژمون‌گرایی‌ای که با نسخه دهه ۹۰ میلادی با دوره پساجنگ سرد تفاوت بنیادین دارد. در این سند، آمریکا همچنان خود را قدرت برتر می‌داند و اهداف هژمونیک همچون بازدارندگی نظامی، جلوگیری از سلطه قدرت‌های رقیب، تقویت برتری فناوری و حفاظت از نظام مالی دلاری را دنبال می‌کند. بااین‌حال، هژمون‌گرایی سند نه از جنس مداخله‌گرایی گسترده، بلکه از جنس هژمون‌گرایی گزینشی، کم‌هزینه و مبتنی بر توازن قواست. محوریت آسیا، رقابت با چین، بازدارندگی در تایوان و تقویت ائتلاف‌های امنیتی از نشانه‌های این هژمون‌گرایی هستند؛ اما سند از تلاش برای رهبری نظم جهانی، در

قالب اهداف گسترده ارزش‌محور فاصله گرفته و یک هژمونی حداقلی و صرفاً قدرت‌محور را دنبال می‌کند. به بیان دیگر، سند به‌جای اینکه نقش آمریکا را به‌عنوان رهبر و تنظیم‌کننده نظم جهانی تعریف کند، آن را به یک قدرت سخت‌افزاری محدود می‌کند که وظیفه اصلی اش جلوگیری از صعود دیگران است، نه هدایت جهان. ویژگی پنجم سند، مونروئه‌گرایی است؛ بازگشت مستقیم و بی‌پرده به دکترین مونروئه قرن نوزدهم که بر عدم مداخله قدرت‌های خارجی در نیمکره غربی تأکید داشت. این سند رسماً اعلام می‌کند که ایالات متحده «قرانت ترامپی از دکترین مونروئه» را اجرایی می‌کند و قصد دارد حضور نظامی، اقتصادی و امنیتی خود در آمریکای لاتین را گسترش دهد تا از نفوذ قدرت‌های رقیب جلوگیری کند. این رویکرد که مبتنی بر تقسیم جهان به حوزه نفوذ آمریکا و دیگران است، بیانگر شکلی نوین از انحصارطلبی ژئوپلیتیک است که نه‌تنها با قواعد امروز روابط بین‌الملل همخوانی ندارد، بلکه خطر احیای رقابت‌های منطقه‌ای و افزایش تنش‌های ژئوپلیتیکی را نیز در پی دارد.

با وجود این پنج ویژگی، نکته مهم آن است که این سند پیش از آنکه یک متن راهبردی باشد، محصول یک نگرش سیاسی فردمحور است. در تحلیل نهایی، مجموعه رویکردهای پنج‌گانه سند نه محصول اجماع نخبگان امنیتی و علمی، بلکه بیشتر بازتاب‌دهنده ترجیحات شخصی ترامپ هستند. همین امر نشان می‌دهد که سند نتوانسته است سازوکارهای کلان راهبردی را بر محور منافع بلندمدت آمریکا تدوین کند و بیش از آنکه برای دهه آینده آمریکا یک نقشه راه منسجم ارائه دهد، کوشیده است دیدگاه‌های ترامپ را در قالب یک متن رسمی صورت‌بندی کند. از این منظر، سند می‌تواند از سوی نخبگان سیاسی، اندیشکده‌ها و رسانه‌های آمریکایی مورد انتقاد قرار گیرد؛ انتقادهایی که بر تقویت عناصر اقتدارگرایانه، افزایش شخص‌گرایی در ساختار دولت، تضعیف سنت‌های دموکراتیک، فاصله‌گرفتن از سیاست‌ورزی نهادی و نیز تضعیف زیرساخت‌های نظم سرمایه‌داری جهانی تأکید خواهند داشت. به این ترتیب، سند به‌جای آنکه نشان‌دهنده استمرار سنت‌های راهبردی آمریکا باشد، بیشتر بیانگر یک دوران گذار و تلاطم در سیاست خارجی این کشور است؛ دورانی که در آن سیاست امنیت ملی به‌جای آنکه بر پایه نهاده‌ا و اجماع ساخته شود، بر محور فرد و ترجیحات سیاسی او شکل می‌گیرد.

انتشار سند استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۲۶ را باید یکی از غیرمعمول‌ترین و بحث‌برانگیزترین اسناد راهبردی تاریخ سیاسی ایالات متحده دانست. این سند، برخلاف سنت دیرینه اسناد امنیت ملی که معمولاً منعکس‌کننده اجماع نسبی نخبگان دوحزبی ودستگاه‌های امنیتی، دیپلماتیک و اقتصادی آمریکا بود، آشکارا متأثر از شخص رئیس‌جمهور وقت، دونالد ترامپ و جهان‌بینی خاص او است.

انتشار سند استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۲۶ را

انتشار سند استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۲۶ را

انتشار سند استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۲۶ را

انتشار سند استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۲۶ را

انتشار سند استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۲۶ را

سند بختیاری اکوسیستم ارزشمند را نابود، زیستگاه گونه‌های مهم جانوری را تخریب می‌کند و قطع ارتباط اکولوژیک رودخانه را در پی دارد که هیچ‌گاه قابل احیا نیستند. همچنین فعالان محیط زیست هشدار می‌دهند مخزن بزرگ سد بختیاری می‌تواند به‌جای حل بحران، برای انتقال آب از کارون به استان‌هایی شود که لابی سیاسی قدرتمندتری دارند. تضمین‌ناپذیری قهابه‌ها و فشارهای سیاسی بر تخصیص آب، روندی است که ریسک ساخت سد بختیاری را بالا می‌برد. بااین‌حال شاید مهم‌ترین روایت متعلق به کسانی باشد که زندگی‌شان از جریان رودخانه تغذیه می‌شود، کشاورزان و ساکنان پایین‌دست کارون. آنها ادبیات و نگاه تخصصی ندارند اما مسئله را خیلی ساده بیان می‌کنند: اگر سدها برای تنظیم عادلانه آب ساخته می‌شوند، چرا زمین‌هایشان هر سال شورتی، کم‌آب‌تر و کم‌محصول‌تر می‌شود؟ تجربه زیسته این گروه نشان می‌دهد اولویت‌های تخصیص آب، معیشت آنها را در پایین‌ترین رده رده قرار داده است. ابتدا اولویت با صنایع بزرگ است، سپس طرح‌های کشاورزی کلان بعد شهرهای بزرگ و در نهایت جوامع محلی پایین‌دست. از نگاه آنان، حتی اگر سد بختیاری از نظر فنی ضروری باشد، هیچ تضمینی وجود ندارد که آب ذخیره‌شده در آن، در زمان نیاز به ساکنان پایین‌دست برسد. برای مردمی که در سال‌های گذشته بارها سهم آب خود را از دست داده‌اند، اعتماد به سازه‌ای جدید بدون اصلاح نظام تصمیم‌گیری، دشوار است. پریشش از «تضمین» در همین نقطه معنا پیدا می‌کند. در گفت‌وگو با متخصصان، پاسخ در ظرفیت مدیریت علمی مخزن، تنظیم بین‌سدها و کنترل دقیق جریان خلاصه می‌شود. در نگاه آنان، مشکل اصلی نه وجود سد، بلکه ضعف در مدیریت و هماهنگی است. در مقابل، فعالان محیط زیست می‌گویند تضمین زمانی کارنامه‌ای که قهابه اکولوژیک ضمانت اجرایی پیدا کند، ارزیابی‌های محیط‌زیستی مستقل باشد و سازه سد فقط یکی از ابزارهای موجود برای مدیریت آب باشد. جامعه محلی نیز تضمین را در چیز دیگری می‌بیند؛ اینکه قهابه آنها ثبت و قانونی باشد. بر روند تخصیص نظارت داشته باشند و تصمیم‌گیری درباره سرنوشت رودخانه بدون حضور آنها انجام نشود.

وقتی به مناقشات درباره سد بختیاری نگاه می‌کنیم، درمی‌یابیم اختلاف نظرها ریشه‌ای عمیق‌تر از یک تصمیم فنی یا مخالفت محیط‌زیستی دارند. این مناقشات خود نمود بی‌اعتمادی ساختاری و بی‌عدالتی آبی در ایران است. از یک سو، کارشناسان فنی با داده‌ها و مدل‌ها از ضرورت مهار سیلاب و کنترل رسوب دفاع می‌کنند و از سوی دیگر، فعالان محیط زیست هشدار می‌دهند تکرار همان منطق سازه‌محور، بحران‌های زیست‌محیطی را بازتولید می‌کند و ریسک‌های زمین‌شناختی و اکولوژیک غیرقابل جبران دارد و جامعه محلی پایین‌دست، تجربه زیسته خود از کاهش دسترسی به آب و نابودی معیشت‌ها را به این بحث اضافه می‌کند. جمع این نگاه‌ها نشان می‌دهد سرنوشت آب تنها به تصمیم‌های تخصصی مهندسان، بلکه به لابی‌ها و فشارهای سیاسی و اقتصادی نیز وابسته است و همین امر اعتماد مردم را به هر تصمیمی می‌سوزاند. اینجاست که اهمیت حکمرانی خوب آب نمایان می‌شود: حکمرانی عادلانه آب می‌تواند میان این سه نگاه پلی بسازد و تضمین کند منابع، تواف و قابل رصد باشند. تخصیص پاسخ‌گو و عادلانه انجام شوند. جامعه محلی مشارکت واقعی داشته باشد، قهابه‌ها و اکوسیستم‌ها رعایت شوند و تصمیم‌گیری‌ها در اتاق‌های درسته محدود نماند. به بیان دیگر، حکمرانی عادلانه آب می‌تواند هم تضمین عدالت و شفافیت باشد و هم بستر اعتمادسازی میان کارشناسان، فعالان محیط زیست و جوامع محلی، تا اختلاف نظرها به‌جای مناقشه، به گفت‌وگوی سازنده و سیاست‌گذاری پایدار تبدیل شوند.

دیدگاه

مبارزه با فساد، از ثبات ساختار آغاز می‌شود، نه فقط از مدیریت موج‌ها

سمانه ناظریان

پژوهشگر و مدرس دانشگاه

هجدهم آذر، روز ملی مبارزه با فساد، فرصتی است برای بازاندیشی در نظام حکمرانی مالی و پیشگیری از فساد اقتصادی در کشور. در سال‌های اخیر بارها شاهد بوده‌ایم که نام برخی مؤسسات مالی اعتباری، پروژه‌های بزرگ و حتی مدیران سابق، در پرونده‌های کلان فساد مطرح شده است. این رخدادها گرچه جدی‌اند، اما یک اشتباه رایج تحلیلی تکرار شده است: فروگاستن فساد به چند فرد یا پروژه. فساد در ایران –همانند بسیاری از کشورها– نه یک حادثه فردی است و نه مقطعی؛ بلکه نتیجه ضعف نظام‌مند در ساختار مدیریت مالی، نظارت مؤثر و شفافیت اطلاعاتی است. جایی که قانون هست اما ضمانت اجرا ندارد؛ مجوز هست اما نظارت نیست؛ صندوق قرض‌الحسنه به بانک تبدیل می‌شود، اما سازوکار پاسخ‌گویی و شفافیت مالی همراهش رشد نمی‌کند؛ طبیعی است مسیر سوءاستفاده باز بماند.

جرایی، نه فقط چه کسی

در تحلیل فساد، پرسش‌های کلیدی مطرح است: «چرا مؤسساتی که برای حمایت از اقتدار ضعیف ایجاد شده بودند، به سوداگری و برج‌سازی روی آوردند؟ • چرا سوده‌ای غیرمتعارف سال‌ها ادامه یافت و نهادهای ناظر ورود نرود نکردند؟ • چرا بدهی‌های مؤسسات خصوصی، نهایتاً به دوش بانک‌های دولتی و بیت‌المال منتقل شد؟ • چرا تبدیل مؤسسات زیان‌ده به بانک بدون اصلاح ساختار و شفاف‌سازی دارایی‌ها انجام شد؟

نمونه‌ای ملموس: صندوقی که برای محرومان طرحی شده بود، ظرف چند سال بانکی شد که سوده‌ای غیرمتعارف پرداخت می‌کرد و در بازار ملک و برج‌سازی وارد شد. مشکل اصلی، ضعف ساختار و نظارت است، نه صرفاً رفتار چند مدیر.

نقاط ضعف مشترک: نبود حکمرانی داده و نظارت پیش‌دستانه

در اغلب پرونده‌ها، سوده‌ای غیرمنطقی، دارایی‌های متورم و گردش‌های مالی غیرشفاف سال‌ها قبل از بحران قابل رصد بود، اگر: • سامانه جامع نظارت مالی فعال بود. • تراکنش‌های بزرگ و غیرمورد بررسی می‌شد. • همه مؤسسات تحت استانداردهای شفافیت یکسان قرار می‌گرفتند.

تجربه جهانی: کر جستان و سنگاپور

برخی کشورها توانسته‌اند با اصلاح ساختار حکمرانی مالی، فساد را کاهش دهند. • گرجستان: بانک در دهه ۲۰۰۰، با استقلال واقعی بانک مرکزی، شفافیت کامل عملیات مالی و ارتباط مستقیم با مردم، اقتصاد رانتی به اقتصاد با فساد پایین تبدیل شد. • سنگاپور: با چارچوب قانونی شفاف و پیام‌های پیش‌بینی‌پذیر بانک مرکزی، نوسانات مصنوعی ارز از بین رفت و رانت‌های ناشی از ارز حذف شد. درس این کشورها روشن است: فساد کمتر از طریق برخورد با افراد و بیشتر از طریق ایجاد سازوکارهای شفاف، پاسخ‌گو و پیش‌بینی‌پذیر مهار می‌شود. بانک مرکزی فقط یکی از ابزارهای کلیدی این سیستم است، نه تنها عامل موفقیت.

راهکارهای عملیاتی برای ایران

۱- تصویب و اجرای قانون «تعارض منافع» برای جلوگیری از هم‌زمانی نقش ناظر و ذی‌نفع. ۲- تقویت استقلال نهادهای ناظر و بانک مرکزی در صدور مجوز، نظارت و برخورد با تخلفات. ۳- ایجاد داده‌های تخصصی مالی برای رصدیکی سریع و دقیق به جرائم بانکی. ۴- الزام همه مؤسسات مالی به شفافیت عمومی صورت‌های مالی و دارایی‌های کلان. ۵- گزارش دهی منظم و شفاف به مردم و رسانه‌ها درباره سیاست‌ها و وضعیت بازار.

بازگرداندن اعتماد، نه صرفاً مجازات افراد
مردم نه‌تنها شاهد پرونده‌های فساد، بلکه تحمل‌کننده آثار آن بوده‌اند؛ تورم، بی‌ثباتی مالی و فرسایش سرمایه اجتماعی. اصلاح نظام اقتصادی فقط با حذف افراد امکان‌پذیر نیست؛ با اصلاح ساختارها، شفافیت و پاسخ‌گویی، اعتماد بازمی‌گردد. در روز ملی مبارزه با فساد، پیام روشن است: بزرگ‌ترین ابزار مبارزه با فساد، ثبات و پیش‌بینی‌پذیری ساختار اقتصادی است، نه فقط برخورد با موج‌ها و افراد.